

هنوزم دوست دارم امّا...

مهسا نصیری فرد

www.ketab.ir

سروش‌نامه: نصیری فرد، مهسا، ۱۳۷۲.

عنوان: هنوزم دوستت دارم اما

تکرار نام پدیدآور: مهسا نصیری فرد.

مشخصات نشر: تهران، آکادمی کتاب، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ص

بهاه: ۱۷۵۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: اطلاعات فیبا.

موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴

ردیف: ۱۳۰، ۹۷-۹۷۵۹/ص ۱۲۸۲۶۲/PIR

رده‌بندی: ۸۴۳/۶۲

شماره مدرک: ۳۵۵

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۶۲-۰-۲



نام کتاب: هنوزم دوستت دارم اما

مؤلف: مهسا نصیری فرد

ناشر: آکادمی کتاب

چاپ: احسان

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۶۲-۰-۲

کلیه حقوق این اثر محفوظ می‌باشد.

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان روانمهر، پلاک ۱۳۴

قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه منفی یک، پلاک ۱۱

تلفن: ۳۷۸۴۲۴۸۳-۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۵۳۲

فهرست مطالب

۶	پیش گفتار.....
۷	مقدمه.....
۱۰	فصل اول.....
۳۷	فصل دوم.....
۶۱	فصل سوم.....
۱۰۴	فصل چهارم.....
۱۴۹	فصل پنجم.....
۱۷۷	فصل ششم.....
۲۰۵	فصل هفتم.....
۲۶۰	فصل هشتم.....
۲۸۱	فصل نهم.....

پیش گفتار

"بنام خداوند شایرک ها"

گویند:

از دل بروم بر آنکه بر دیده رود، اما عاشق‌های واقعی خوب می‌دانند که فاصله نه تنها عشق را کم، بلکه نمیکند بلکه به آن جلایی باور نکردنی می‌بخشد و عشق‌های واقعی را به ثبات می‌رساند. این پاره از نوشته هایم را تقدیم می‌کنم به: مادر مهربانم:

خانم هاجر اطهری لیلاکوهی

مادری، فداکار، دلسوز و از خود گذشته...

مادری که در تمام طول عمر خویش مانند کوهی استوار تکیه گاهم و همچون چراغی راهنمای راه زندگی‌ام بود و تمام عمرش را جودش و توانایی‌هایش را صرف موفقیت روز افزون من حقیر نمود و من اکنون با تمام وجودم از خوبی‌های بی‌پایان او سپاسگزارم.

مهسانصیری فرد

مقدمه

دوست داشتن یکی از احساساتی است که انسان از بدو تولد آن را تجربه می‌کند و با آن پیوندی بی‌وصف پیدا می‌کند. اکنون یک زندگی عادی بدون احساس و پر از تکرار دارم از انتهای وجودم آرزو می‌کنم ای گاش خداوند متعال هرگز دوست داشتن را نمی‌آفرید تا گروهی از انسان‌ها تا این اندازه احساساتشان در هم نمیشکست اما بعد از کمی تأمل به این نتیجه می‌رسم که بدون دوست داشتن زندگی هیچ معنایی نداشت.

من دختری از جنس احساس، از جنس سکرت‌های گل نرگس و با دنیایی از عواطف در خانه‌ای به دنیا آمدم که پدرم و مادرم خدمتگزار آن جا بودند. هوتن پسر خانواده بود. او تنها یک سال از من بزرگتر بود و من از زمانی که کودکی بیش نبودم علاقه‌ام را نسبت به او دریافتم. اما تمام دوران کودکی و نوجوانی‌ام را صرف سرکوب کردن علاقه‌ام کردم، علاقه‌ای که برای همه ضرر و آسیب به همراه داشت. من مادری داشتم که هرگز نتوانست درکم کند، او زنی عصبی و بی‌خوصله بود البته باید به او حق داد. زیرا تمام دوران جوانی اش را در آن خانه به کار و تلاش پرداخته بود و گذر زمان او را به آن روز انداخته بود.

هوتن پررنگ‌ترین فرد زندگی‌ام بود که هرگز نتوانستم او را از ذهن و قلبم بیرون اندازم. من همیشه با تمام وجود برای رسیدن به خواسته‌هایم تلاش کردم و با تمام موانع جنگیدم اما گاهی در زندگی اموری برای انسان رقم زده شده‌اند که پایه‌ی ثابت هر شخص هستند و غیر قابل تغییر...

نمیدانم این امور را باید رحمت خدا دانست یا حکمت او... زیرا گاهی رحمت است و باعث آسایش خاطر است و بستگی به افراد مختلف دارد که آن را دریابند یا خیر...

من در فصل اول هر چند با این گونه موانع بسیاری جنگیده‌ام اما بی‌ثمر بود... گاهی برای رسیدن به یک مقصود خاص تا آن اندازه تلاش می‌کنی که فارغ از همه چیز می‌شوی اما هر قدر تقلا می‌کنی به مقصودت نمی‌رسی و در نهایت با سماجت بسیار از جا کنده می‌شوی که می‌خواهی به دست می‌آوری اما بعد می‌گویی ای کاش خداوند بلند مرتبه‌ی ما را باور داشت...

داستان زندگی من در نهایت به این جمله ختم می‌شود. امیدوارم آموزه‌ای برای کسانی باشد، برای کسانی که باز شده‌ی زندگی‌شان را در دست‌های خود می‌بینند...

در طول سالهای زندگیم به این نکته‌ی طلایی دست یافتم که اگر خداوند بر اساس حکمت یا رحمت خود خواستار این است که بندگانش از محروم باشند علتی دارد که شاید هرگز به آن علت دست نیابیم...

در زندگیم بارها غرورم، شخصیتم و وجودم زیر سوال رفت و چندین بار درهم شکستم اما هرگز از خواسته‌ی قلبی‌ام دست نکشیدم...

هرگز نتوانستم چشم‌هایی را که با یک نگاه جادو میکرد را فراموش کنم. نمیدانم که به چه علتی در عشق نیرویی است که انسان را از هر چیزی که بر

ضد قوانین عاشقی است باز میدارد.

زمانی که در قلب شخصی می‌رود تمام امور برای شخص عاشق رنگ و بویی متفاوت می‌گیرد و آن شخص جز وصال یار به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشد.

همیشه با خودم می‌گویم ای کاش قانونی وجود داشت تا کسانی که یا ناخواسته بهب اختلال در عشق دیگران می‌شدند به نحوی به مجازات می‌رسیدند.

اما افسوس...

www.ketab.ir